فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۷
صفحات ۷۹ – ۹۸

# تأثیر شیوه‌های اِعمال قدرت شاهان صفوی بر واگرایی هویتی اقلیت‌ها در دورهٔ دوم حکومت صفویه بر اساس گزارش سفرنامه‌ها

**مجتبی ذهابی**[۱]
**فریدون الهیاری**[۲]
**علی‌اکبر کجباف**[۳]

**چکیده**

سفرنامه‌نویسان دورهٔ دوم حکومت صفویه روایتی از وضع اقلیت‌های قومی–مذهبی به دست می‌دهند که از ورای آن، می‌توان مسئلهٔ هویت و نقش آن در واگرایی این اقلیت‌ها از بدنهٔ حکومت صفویه را رصد کرد. در این روایت، هم آن دسته از نیروهای اقلیت که در نتیجهٔ سیاست‌های ساختاری شاه‌عباس وارد ایران شده بودند، و هم اقلیت‌های قومی–مذهبی درون ایران که در نتیجهٔ تسلط گفتمان شیعی–ایدئولوژیک صفویه به حاشیه رانده شده بودند، از بدنهٔ حاکمیت فاصله گرفته و سرانجام نیز، نقشی اصلی در سقوط این حکومت ایفا کرده‌اند. از نظر سفرنامه‌نویسان، غلبهٔ بُعد ایدئولوژیک–اعتقادی حکومت صفویه، نادیده انگاشتن وجه هویتی اقلیت‌های قومی–مذهبی، ناکارآمدی شیوهٔ اِعمال قدرت شاهان پس از شاه‌عباس، اقتدار کانون‌های موازی قدرت، و عواملی از این دست توان اقناع و ایجاد همگرایی با اقلیت‌ها را از حکومت سلب کرد و همزمان، فضا را برای ایجاد تحرکی تأثیرگذار از جانب این جریان‌های اقلیت در جهت تسریع روند سقوط صفویان، فراهم ساخت.

نتایج این پژوهش، که با روشی توصیفی–تحلیلی انجام گرفته‌است، نشان می‌دهد که از

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان. mojtabazahabi1365@yahoo.com
۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). f.allahyari@ltr.ui.ac.ir
۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. kajbaf@ltr.ui.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۰۷ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۰

[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

نظر سفرنامه‌نویسان، شیوه‌های اِعمال قدرت و رویکردهای ایدئولوژیک شاهان پس از شاه‌عباس، واگرایی اقلیت‌های قومی–اعتقادی را از بدنهٔ حکومت صفویه به همراه آورد و آن را به چالشی بسیار مهم تبدیل کرد. افزون‌برآن، نادیده گرفتن مسئلهٔ اقلیت‌ها، تلاش برای احیای هویت قومی–اعتقادی را در میان این جریان‌های اقلیت احیا کرد و همین، سقوط صفویه را تسریع بخشید.
**کلیدواژه‌ها:** صفویان، اقلیت‌های قومی–اعتقادی، سفرنامه‌نویسان، سیاست‌ورزی، اِعمال قدرت.

**مقدمه**

حکومت صفویه، با ارائهٔ چارچوب‌هایی نوین و متمایز درون مرزهای ایران، مسئلهٔ هویت ملی–دینی را به‌صورت جدی در کانون توجهات قرار داد و سبب شد که دوره‌ای متفاوت از تحولات هویتی در ایران به وقوع بپیوندد. برجسته ساختن هویت مذهبی با ارائهٔ خوانشی متمایز از دین، در کنار توجه به ابعاد ملی و سرزمینی، وجوه هویتی خاصی را به بدنهٔ ساختار اجتماعی–فرهنگی ایران تزریق کرد. چنین تحولی، خواسته یا ناخواسته به شکل‌گیری روندی دامن زد که بر اساس آن، مرز میان خودی و غیرخودی در این چارچوب اعتقادی–ایدئولوژیک پررنگ‌تر می‌شد. در نتیجهٔ چنین تحولی، گروه‌ها و جریان‌های متنوع و متکثری، به‌ناچار، در خارج از دایرهٔ رسمی قدرت قرار می‌گرفتند. این گروه‌ها و جریان‌ها، چه رنگ‌وبوی قومی داشتند و چه دگراندیشان اعتقادی–ایدئولوژیکی بودند که به‌علت قرائت خاص صفویان از مذهب، جایگاهی در نظام مستقر نمی‌یافتند، وارد دوره‌هایی از نزاع و کشمکش با حکومت مرکزی شدند. این اقلیت‌ها تقریباً در سرتاسر حکومت صفوی، به تقابل و مواجهه با گفتمان سیاسی–حکومتی–ایدئولوژیک غالب پرداختند؛ به‌نحوی که شدت این تقابل در دورهٔ دوم حکومت صفویه بیشتر و چالش‌برانگیزتر شد.

کردها، بلوچ‌ها، ارامنه، گروه‌های دیگر مسیحی حاضر در ایران، زرتشتیان، گرجی‌ها، چرکس‌ها، و افغان‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین جریان‌ها و گروه‌های اقلیتی مطرح بودند که دو عامل قومیت و مذهب، آن‌ها را از بدنهٔ حاکمیت صفویه جدا می‌ساخت. آنچه مشخص بود اینکه واگرایی این گروه‌ها و جریان‌های اقلیت در دورهٔ دوم حکومت صفویه، یعنی در زمان جانشینان شاه‌عباس، روندی صعودی‌تر به خود گرفت و تمام تلاشی که در



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

دورهٔ شاه‌عباس و با بهره گرفتن از پاره‌ای سیاست‌ها و رویکردها در جهت همگرایی و نزدیک ساختن این جریان‌ها به بدنهٔ حکومت شده بود، به‌تدریج کم‌رنگ و نزولی شد. درواقع، در دورهٔ دوم حکومت صفویه، شیوهٔ اِعمال قدرت، سیاست‌ورزی و حکومت‌رانی صفویان تا حدودی متحول شد و ضعف نهاد شاهی، در کنار رویکرد اقتدارگرایانهٔ علمای شیعی و افول جایگاه اقتصادی دولت، به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره، سبب شدند تا قدرت مرکزی چالش‌های جدی‌تری را در تثبیت قدرت خود و تمرکزگرایی مرسوم تجربه کند. در چنین بستری، هم شخصیت و جایگاه اقتدار مقام سلطنت تا حدودی دچار دگرگونی شد و هم کانون‌های موازی قدرت، مانند روحانیون و دیوان‌سالاران نقش پررنگ‌تری در تحولات این دوره ایفا کردند. این وضع، یعنی پررنگ‌تر شدن وجه ایدئولوژیک حکومت صفویه، واگرایی و انفصال جریان‌های اقلیت را از بدنهٔ حکومت مرکزی هموارتر می‌ساخت و سیاست‌ها و رویکردهای کلی حکومتی، به‌جای اینکه در خدمت منافع حکومت دربیاید، سخت‌گیری‌ها و تعصبات مذهبی را بیشتر کرد و این وضع، در درجهٔ نخست، جریان‌های اقلیت را به‌علت خروج از دایرهٔ گفتمان رسمی موجود، تحت‌تأثیر قرار می‌داد. این تحول، در درجهٔ بعدی، تلاش آن‌ها را در جهت احیای ابعاد هویتی قومی-اعتقادی خود، سمت‌وسو می‌بخشید. تداوم این روند مسئله‌ای بود که به‌تدریج زمینه‌های ضعف و انحطاط حکومت صفویه را فراهم می‌ساخت.

این وضع از چشم سفرنامه‌نویسان اروپایی حاضر در ایران پنهان نمانده بود. برای این گروه از ناظران خارجی، وضع اقلیت‌ها و نوع تعامل حکومت مرکزی با آن‌ها، نزدیکی و دوری آن‌ها به حکومت مرکزی، اهمیت یا بی‌ارزشی برخی از این اقلیت‌ها برای حکومت، خطرناک بودن پاره‌ای دیگر، و عواملی از این دست، معمولاً مورد پرسش قرار می‌گرفت. بنابراین، محتوای سفرنامه‌ها، دربارهٔ آنچه به وضع این اقلیت‌ها در دورهٔ دوم حکومت صفویه مربوط می‌شود، دارای ارزش محتوایی فراوانی است و در این پژوهش، تلاش می‌شود با تحلیل و تبیین محتوای این آثار، چرایی و چگونگی واگرایی اقلیت‌ها نسبت به حکومت صفویه بررسی شود و نقشی که وضع آن‌ها در تضعیف و سقوط صفویان داشت، از منظر سفرنامه‌نویسان مورد واکاوی قرار بگیرد.





[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

## پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ وضع و جایگاه اقلیت‌ها در دورهٔ صفوی، پژوهش‌های قابل‌توجهی صورت گرفته‌است، اما هیچ‌یک از این پژوهش‌ها با محوریت صرف سفرنامه‌ها و تحلیل نوع نگاه آن‌ها به مسئلهٔ اقلیت‌ها و تأثیر سیاست‌های حکومت صفوی بر واگرایی آن‌ها و نیز نوع واکنش آن‌ها نسبت به سقوط صفویان نبوده‌است. برای نمونه، عباس مسیحا و حسن زندیه در دو پژوهش مستقل، با عنوان‌های «بررسی و تحلیل مناسبات صفویان با اقلیت مسیحی در ایران در دورهٔ تکوین و اقتدار حکومت (۹۰۷ ۱۱۰۰ق/۱۵۰۱ ۱۶۰۰م)» (۱۳۹۶ش) و «بررسی و تحلیل مناسبات شاهان صفوی با اقلیت مسیحی در ایران؛ دورهٔ ضعف و زوال» (۱۳۹۶ش)، تحلیلی از رویکرد سلاطین صفوی در تقابل و تعامل با اقلیت مسیحیت ارائه می‌دهند و به نوع برخورد پادشاهان صفویه در دو دورهٔ متفاوت حکومت صفویه اشاره می‌کنند. «بررسی وضع اقلیت‌های مذهبی در دورهٔ صفویه» (۱۳۸۳ش)، نوشتهٔ مسلم علی‌آبادی، تلاشی است در جهت بررسی کلی وضع اقلیت‌ها در دورهٔ صفویه، که بنا بر ماهیت پژوهش، محتوای آن صرفاً حاوی اشاره‌هایی کلی به تمامی اقلیت‌های این دوره است. «سابقهٔ تاریخی رفع مزاحمت و رعایت احوال اقلیت‌ها در دوران صفوی» (۱۳۴۸ش) عنوان پژوهش دیگری است از علی‌اصغر شریف که با نگرشی متمایز، تلاش برخی پادشاهان صفوی در رفع و رجوع مشکلات و حقوق اقلیت‌ها در دورهٔ صفوی را مورد تأکید قرار داده‌است. «جامعه‌شناسی تاریخی موقعیت و عملکرد اقلیت‌های مذهبی در شهر اصفهان دورهٔ صفوی (مطالعهٔ موردی ارامنهٔ جلفای اصفهان در عصر صفوی)» (۱۳۹۱ش)، از علی‌اکبر جعفری، و «تأثیر موازین فقهی بر شکل‌یابی معماری و محل‌های مسکونی اقلیت‌های یهودی و مسیحی در اصفهان دورهٔ صفوی» (۱۳۹۱ش)، از حسن کریمیان و میثم نیکزاد، در زمرهٔ اهم پژوهش‌هایی هستند که دربارهٔ وضع اقلیت‌ها در دورهٔ صفویه به نگارش درآمده‌اند. آنچه دربارهٔ محتوای این آثار دارای اهمیت است اینکه هیچ‌کدام از منظر سفرنامه‌نویسان به مسئلهٔ واگرایی اقلیت‌ها و تعامل حکومت صفویه با آنان و نیز موضع و رویکرد آن‌ها در سقوط صفویان نپرداخته‌اند.



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

## از همگرایی نخستین تا واگرایی تدریجی اقلیت‌ها با حکومت صفوی

سفرنامه‌نویسان، هم در دورهٔ شاه‌عباس و هم در دوره‌های جانشینان وی، راوی دو شیوهٔ متمایز و متفاوت اِعمال قدرت نسبت به اقلیت‌ها در این دوره‌ها بوده‌اند. نتیجهٔ این دو شیوه، مستقیم بر عملکرد و نحوهٔ مواجههٔ اقلیت‌ها با حکومت صفویه تأثیرگذار بود. بنابراین، با در نظر گرفتن این دو شیوه می‌توان به روند اوج تا افول وضع اقلیت‌ها پی برد. آنچه مشخص است اینکه در نگرش سفرنامه‌نویسان، آنچه به تعامل و همگرایی شاه‌عباس با اقلیت‌ها مربوط می‌شد، آمیزه‌ای از رویکردهای تسامح‌گرایانه، همراه با مشی سیاسی نسبتاً عدالت‌گرایانه، بدون تعصب، و فارغ از خشونت بود که در درجهٔ نخست، متأثر از نگرش خاص شاه‌عباس به سیاست، حکومت، اقتصاد، و فرهنگ بود. درواقع، آنچه می‌توان از آن با عنوان حلقهٔ مفقودهٔ رابطه میان دربار صفویه و اقلیت‌ها نام برد، تفاوت و تمایز دو شیوه و دو نگاه به حکومت و سیاست بود. اشاره به نمونه‌هایی از نحوهٔ برخورد شاه‌عباس با اقلیت‌ها نشان می‌دهد که ذهنیت شاه و نوع نگرش وی به حضور اقلیت‌ها در ساختار و سازمان سیاسی–اقتصادی ایران چگونه و تحت تأثیر چه موازینی بوده‌است. فرمان شاه‌عباس به وزیر اصفهان دربارهٔ مجازات مردم ماربانان به‌علت بی‌احترامی به ارامنه را می‌توان آمیزه‌ای از رفتارها، رویکردها، ذهنیت‌ها، و سیاست‌ورزی‌هایی دانست که از جانب شاه و در راستای تثبیت بهتر موقعیت اقلیت ارامنه در اصفهان به کار گرفته می‌شد؛ تثبیت موقعیتی که مهم‌ترین چالش پیش روی آن از نظر شاه، تعصب مذهبی، سخت‌گیری‌های اجتماعی، ناآشنایی طبقات اجتماعی با اهمیت این اقلیت در ساختار اقتصادی–سیاسی، و افزایش فشار روانی بر آنان بود؛

> «میرزامحمد، وزیر دارالسلطنهٔ اصفهان، بداند که عرضه داشتی که درین ولا در باب جنگ جماعت ارامنه‌ی جولاه (جلفا) و مردم ماربانان نوشته بود رسید و مضامین آن معلوم گردید. بارک‌اللّه روی ایشان سفید. فی‌الواقع قاعدهٔ میهمان نگاه داشتن همین باشد. جمعی که به خاطر ما از وطن دوهزارسالهٔ خود جدا شده باشند و خروارخروار زر و سیم و ابریشم را گذاشته به خانهٔ شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خربزه و انگور با آنان جنگ کنند. در





[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

جولاه (جلفا) خانه بود که دوهزار تومان خرج آن کرده بودنـد و آن را خـراب نـموده کـوچ خود را برداشته بدانجا آمده‌اند؛ با ایشـان ایـن عمـل بایـد کـرد؟ بسیار بسیار بد کرده‌اند. از تو بغایت الغایت عجب شد. چه قتل مردم مـاربانان نـکرده است» (نوایی، ۲۲۹).

این شیوهٔ برخورد، هم‌زمان با تقویت جایگاه اعتقادی-آیینی آنان، ارتقا می‌یافت و در جامعهٔ ایدئولوژیک ایران عصر صفویه، فضایی فراهم می‌سـاخت تـا اینـان بـا آزادی و بدون تشویش و مزاحمت، به مراسم خود بپردازند. شاه‌عبـاس در ایـن زمینـه اقـدامات عملی بسیار قابل‌توجهی داشت که اشاره به همهٔ آن‌ها ضرورتی ندارد. تنها برای نمونه، اشاره به متن فرمان وی دربـارهٔ سـاختن کلیسای وانک در جلفا حاوی اشاره‌هایی است که کل مواضع وی را در قبال آن‌ها نشان می‌دهد:

«آنکه کشیشان و راهبان و ملکان و ریش‌سفیدان و کدخدایان و رعایای ارامنـهٔ ساکن دارالسلطنهٔ اصفهان، به عنایت بی‌غایت شاهانه سرافراز و امیـدوار بـــوده بـدانند که چون میانهٔ نواب کامیاب همایون ما و حضرات سلاطین رفیع‌الشـأن مسیحیه، خصوصاً سلطنت و شوکت‌پناهی، حضرت پاپا و پادشاه اسپانیا، کمال محبت و دوستی است... می‌خواهیم که به جـهت مـردم مسیحیه در دارالسلطنهٔ صفاهان کلیسای عالی در کمال رفعت و زیب و زینت ترتیب دهـیم کـه معبـد ایشان بوده باشد» (همان، ۳۰۰).

اتخاذ چنین موضعی در قبال ارامنهٔ مسیحی و تلاش در جهت اقناع آن‌هـا بـا ایجـاد شرایطی مسالمت‌آمیزتر، درعین‌حال پرده از یک واقعیت پراهمیـت دیگـر در مناسـبات داخلی قدرت صفویان برمی‌داشت و آن اینکه اقتدار شـاه از جانـب دیگـر کـانون‌هـای قدرت در این دوره به چالش کشـیده نمـی‌شـد و نیروهـای مقتـدر دیگـری، همچـون روحانیت و علمای شیعی، که همواره حساسیت قابل‌تـأملی، بـه‌ویـژه در دورهٔ پـس از شاه‌عباس، به اقلیت‌های مذهبی-دینی نشان می‌دادند، در این دوره توانـایی تأثیرگـذاری بر رفتارها و مواضع شاه را در خود نمی‌دیدند. تحت تأثیر چنین اقتداری بود که شاردن، بعدها و با دقت در پیشینهٔ حضور ارامنه، گرجی‌ها، چرکس‌ها، و دیگران در ایران، تغییر وضع آن‌ها در این سرزمین را کاملاً وابسته به تصـمیمات و سیاسـت‌هـای شـاه‌عبـاس



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

می‌دانست؛ به‌گفتهٔ شاردن، شاه‌عباس مهاجرین را، که مردم زحمتکش و صنعتگری بودند، به پایتخت خود آورد. این‌ها هنگام ورود به اصفهان یک ستاره در هفت آسمان نداشتند، ولی بعد از سی سال، به اندازه‌ای متمکن و ثروتمند شدند که مخصوصاً از میان ارامنه بیش از شصت بازرگان برخاست که هریکی‌شان از صدهزار تا دومیلیون ثروت داشت (نک: شاردن، ۳۱/۹، ۱۱۹). بعدها، سفیر فرانسه در دربار شاه‌سلطان‌حسین نیز، با اشاره به تحول وضع اقلیت‌ها در اواخر دورهٔ صفوی، بر رویکرد عدالت‌گرایانه و همراه با تسامح شاه‌عباس نسبت به آن‌ها اشاره کرده‌است (نک: گرس، ١٦٤–١٦٥). فیگوئروا هم (۱۹۷) با اشاره به نفوذ بالای سرداران گرجی و نقش آن‌ها در تثبیت حاکمیت و قدرت شاه‌عباس در ایران، به تحلیل تأثیر پررنگ آن‌ها بر بدنهٔ حکومت شاه‌عباس پرداخته‌است. دلاواله نیز در صحبت از نظم سپاهیگری شاه‌عباس، از حضور پررنگ نیروهای اقلیت قومی چرکس و گرجی و غیره، گزارش داده‌است.

علاوه‌براین، سفرنامه‌نویسان دورهٔ شاه‌عباس، همچنین از درهم‌تنیدگی ویژهٔ کارکردهای اقلیت‌ها در نظام سلطانی شاه‌عباس یاد کرده‌اند که پیچیدگی وضع اقلیت‌ها و رویکرد دربار را، چه در این دوره و چه در ادوار بعد، به‌مراتب بیشتر می‌کرد. درواقع، می‌توان گفت که در این دوره مناسبات میان شاه و اقلیت‌ها و نیاز دوجانبهٔ آن‌ها به یکدیگر، مستقیم بر مسئلهٔ اِعمال قدرت و سازوکارها و مؤلفه‌های آن تأثیر گذاشت؛ تأثیری که البته نتایج آن برای قدرت شاه بسیار مهم بود و بر اقتدار شاه، به‌عنوان کانونی‌ترین نقطهٔ تجمیع قدرت، می‌افزود. این مسئله در جای خود تقویت مقام و موقعیت شاه در نظم نوین ایجادشده را سهولت می‌بخشید و درعین‌حال، در به حاشیه راندن کانون‌های دیگر قدرت، که امکان به چالش کشیدن اقتدار شاهی را در خود می‌دیدند، به‌گونه‌ای مثبت عمل می‌کرد؛ روندی که البته بیش از هر زمان دیگری، به گرایش‌های شاه به رونق اقتصادی، گسترش روابط با دیگر کشورها، و تبلیغات داخلی و جلب توجه عمومی کمک می‌کرد.

به‌رغم تمام این‌ها، نخستین نشانه‌ها از تغییر وضع اقلیت‌ها بلافاصله پس از درگذشت شاه‌عباس نمایان شد؛ جایی که موقعیت آن‌ها با تهدیدها و مخاطرات



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

متعددی مواجه شد که در وهلهٔ نخست، ارتقای جایگاه پیشین آن‌ها را به چالش می‌کشید و درعین‌حال، فضا را برای تداوم کنش‌های تأثیرگذار آن‌ها در لایه‌های اقتصاد و سیاست و توازن قوا تضعیف می‌کرد. برای نمونه، منابع تاریخی دورهٔ شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم روایت‌هایی از چگونگی افول جایگاه برخی اقلیت‌های مقتدر به دست می‌دهند که نشان می‌دهد مسئلهٔ اِعمال قدرت صفویان و پیوند آن با حضور اقلیت‌ها وارد مرحلهٔ متفاوتی شده بوده‌است (نک: واله اصفهانی، ۱۰۴–۱۰۸؛ طاهر قزوینی، ۴۰۰–۴۲۰). بنابراین، رویکرد شاهان پس از شاه‌عباس به اقتصاد و جایگاه نخبگان و شیوهٔ اِعمال قدرت آن‌ها، که تحت‌تأثیر سامانهٔ تربیتی آن‌ها قرار داشت، نظم پیشین را، به‌طور اعم، و جایگاه نخبگان اقلیت را در نظام سیاسی–اقتصادی به چالش می‌کشید (نک: سیوری و دیگران، ۹۳، ۹۹–۱۰۰). تصویری که شاردن ارائه داده تا حدودی وضع جدیدی را که برای اقلیت‌ها در حال شکل‌گیری بود، ترسیم می‌کند، به‌نظر او، عیسویان بیهوده از فوت چنین پادشاه رئوفی مغموم نبوده‌اند، چه بدبختی خود را آشکار می‌دیدند و سلطنت جدید ابداً برای آن‌ها اطمینان‌بخش نبود و پادشاه، اگر هم راغب به نیکی بود و به‌اندازهٔ پدر نسبت به آن‌ها میل به رأفت داشت، به‌واسطهٔ کمی سن و تجربه در مقابل تفتین و تهدید علما و تحریک صلاح‌اندیشان مقاومت نمی‌توانست (نک: شاردن، ۱۱۹/۹). اولئاریوس نیز (۲۲۴) با اشاره به تغییر موضع حکومت نسبت به اقلیت‌ها پس از شاه‌عباس، اشاره کرده که اکثر افرادی را که شاه‌صفی از میان برداشت از والدینی مسیحی بودند. از میان این مسیحیان و چند نفر دیگر از منتفذان مسیحی در ولایات، چند نفر دیگر از مقطوع‌النسلان مسیحی بودند که میراث و ثروت آن‌ها پس از مرگشان به شاه می‌رسید.

دربارهٔ این دگرگونی اوضاع و وابستگی موقعیت اقلیت‌ها به تحولات قدرت و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر آن در دورهٔ جانشینان شاه‌عباس، همچنین اشارهٔ دلاواله حاوی نکتهٔ مهمی است که وجه هویتی متحول‌شدهٔ این اقوام را شایان توجه می‌سازد و به تلاش برای تغییر هویت اعتقادی–دینی این اقوام، به‌منظور مستحیل ساختن بیشتر آنان در جامعهٔ اسلامی–شیعی ایران، اشاره می‌کند؛ به‌گفتهٔ او، غلامان دیگر گروه قشون ایران بوده‌اند که مرکب از چرکس‌ها، گرجی‌ها و دیگر نیروهای غیرایرانی حاضر در ایران



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

می‌شده‌اند. این گروه از نیروهای نظامی مسلمان بوده‌اند و از بچگی با آموزه‌های اسلامی بزرگ می‌شده‌اند و پیدایی‌شان به اقدامات شاه‌عباس بازمی‌گشت (نک: دلاواله، ۲۸۱). دلاواله در جای دیگری (٤٤)، با اشاره به مؤلفهٔ سیاست‌های تغییر مذهب در میان اقلیت‌ها، گفته‌است که تمامی غلامان شاه‌عباس، از هر ملیتی که بوده‌اند، به‌محض اینکه به آئین شیعه درمی‌آمدند، وارد قوای نظامی می‌شدند و علاوه بر اینکه عنوان و لقب قزلباش می‌گرفتند، از نجبای کشور محسوب و از مزایای آن بهرمند می‌شدند. این تغییر هویت، بعدها و در میان نسل‌های بعدی اقلیت‌های ایران مورد توجه قرار گرفت و گرایش‌هایی را در میان آن‌ها به‌منظور احیای هویت قومی–اعتقادی ازدست‌رفتهٔ خویش ایجاد کرد و به مسئله‌ای مبدل شد که خود را به‌روشنی در سقوط صفویان نمایان ساخت. دلاواله به‌روشنی بر تبعات چنین رویکردی تأکید کرده و مسئلهٔ احیای هویت نزد اقلیت‌ها را مطرح ساخته‌است:

> گمان می‌کنم به‌زودی در ایران تحولاتی به وقوع بپیوندد. زیرا گرجی‌ها، به‌دلیل فزونی تعداد، قسمت اعظم سپاه ایران را تشکیل می‌دهند. و شاه نیز جوان نیست که گمان کنیم بعد از تمامی این افراد خواهد مرد. درواقع بسیاری از این گرجی‌ها، که شاهد خرابی سرزمین خود به دست این شاه بوده‌اند، اگرچه در ظاهر به اسلام گرویده‌اند، در باطن بر دین اجدادی خود مانده‌اند و بعد از شاه نیز زنده خواهند بود. خاطرهٔ زنان و فرزندان و اقوام و خویشان آن‌ها که یا در گرجستان هستند یا در جنگ کشته شده‌اند، نزد آنان زنده است و به‌محض اینکه تحولی رخ دهد، بسیاری از اینان حاضرند قیود کنونی را بگسلند و به‌انتقام گذشته، به پا خیزند. صرف‌نظر از قشون، تمام شهرهای ایران، بلکه تمام خانه‌ها پر از زنان گرجی است و اگر گرجی‌ها در داخل ایران دست به اسلحه ببرند، پشتیبانی فراوانی خواهند دید (نک: دلاواله، ٢٦٧).

علاوه بر این گروه‌ها، سفرنامه‌ها از جریان‌های دیگر اقلیت ایران در دورهٔ شاه‌عباس و برههٔ گذار از سلطنت وی هم نام برده‌اند که در موضعی تقریباً منفعلانه یا درنهایت، با پاره‌ای درگیری‌های گاه‌وبیگاه با حکومت مرکزی به سر می‌بردند که البته شدت و دامنهٔ آن‌ها در دورهٔ دوم و تا لحظهٔ سقوط صفویه بیشتر شد. برای نمونه، زرتشتیان جزء آن دسته از اقلیت‌هایی بودند که وضع نامناسب حیات آن‌ها و چگونگی برخورد





[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

حکومت بـا آن‌هـا توجـه سـفرنامه‌نویسـان را بـه خـود جلـب کـرده بـود. در روایـت سفرنامه‌نویسان، زرتشتیان در حوزهٔ تجـارت و اقتصـاد در دورهٔ شـاه‌عبـاس تکاپوهـای مختصری داشتند و وی محله‌ای را به آن‌هـا در اطـراف اصـفهان اختصـاص داد (نـک: شاردن، ۹۰/۹–۹۶؛ فیگوئروا، ۲۰۷؛ دلاواله، ٦٤). اگرچه این وضع در دورهٔ شاه‌عبـاس و جانشینانش تداوم یافت و زرتشتیان (گبران) در حاشیهٔ ساختار اجتماعی بـاقی ماندنـد، همان‌گونه که اشاره خواهد شد، رویکرد آن‌هـا و موضعشـان در قبـال سـقوط صـفویه، بسیار قابل‌توجه بود. علاوه بر زرتشتیان، گروه‌های اقلیت شیعی، به‌ویژه در خوزسـتان، در این دوره از اهمیت خاصی برخوردار بودند. اگرچه برخی پیوندهای اعتقادی شیعی، در ظاهر نزدیکی آن‌ها با حکومت مرکزی را محتمل می‌ساخت، قرائت رسمی حکومت از مذهب تشیع و نقش علما و روحانیان اثنی‌عشری در تئوریزه کردن آن، این گروه‌های شیعی را نیز خارج از دایرهٔ گفتمان رسمی قرار می‌داد. اگرچه سفرنامه‌ها دربارهٔ روابـط سلاطین صفویه با حکام و امرای شیعی خوزستان در این دوره تقریباً ساکت‌اند، مواضع بازتاب‌یافتهٔ سلاطین اواخر حکومت صفوی در هجوم افاغنه نشان می‌داد کـه واگرایـی هویتی اقلیت‌ها از بدنهٔ حکومت صفویه تا چه اندازه عمیق بوده‌است.

آنچه مشخص است اینکه گروه‌های اقلیت ایران در دورهٔ شاه‌عبـاس و جانشـینانش، بسته به اینکه جزء کدام دسته از اقلیت‌ها به شمار می‌رفتند و حکومت و ساختار قدرت چگونه بر حیات سیاسی–اجتماعی–فرهنگی آن‌ها تـأثیر مـی‌گذاشـت، وضـع متفـاوتی داشتند. برخی از این گروه‌ها، مانند گرجیان و چرکس‌ها که اقلیت‌های قومی–اعتقـادی نیرومندی را تشکیل می‌دادند، مستقیم به کانون قدرت متصل بودند و برخی نیـز، ماننـد گروه‌های اقلیت ایرانی، سهمی از مناسبات قدرت نمی‌توانستند داشته باشند و از جانب حکومت و قدرت به حاشیه رانده می‌شدند. زرتشتیان و گروه‌هایی مانند کردها، شیعیان، بلوچ‌ها، و افغان‌ها در دستهٔ دوم جای می‌گرفتند که نوع مواجههٔ حکومـت بـا آن‌هـا بـا آنچه بر سایر اقلیت‌های قومی–اعتقادی می‌گذشت، تفاوت داشت. برای نمونـه، مسـئلهٔ اقلیت بودن کردها، بیش از آنکه ناشی از به حاشـیه رانـدن توسـط صـفویان بـه‌علـت اختلافات اعتقادی باشد، به مناسبات حکومت مرکزی با کردها و نقش پراهمیت مرزی کردها در مناسبات ایران و عثمانی بازمی‌گشت، و به‌طور کلی، نـوعی مواجهـهٔ سیاسـی



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

بود تا اعتقادی (نک: بدلیسی، ۱۳۲-۱۳۷؛ جنابدی، ۱۸۸). این نوع مواجهه با آنچه مثلاً صفویان با نمونه‌هایی مانند حسین‌کیا چلاوی و شیعیان خوزستان داشتند، تمایز داشت. حکومت مرکزی به این نمونه‌ها به‌مثابهٔ اقلیت‌هایی می‌نگریست که نه‌تنها قرائت خاص خود را از مذهب داشتند، بلکه رویکرد سیاسی غیرمنفعلانه‌ای اتخاذ می‌کردند (نک: *عالم‌آرای شاه‌اسماعیل*، ۱۲۰؛ اسپناقچی پاشازاده، ٤٧). به‌رغم این تفاوت‌ها و تمایزها، آنچه باعث اشتراک این گروه‌های اقلیت در دورهٔ دوم حکومت صفویه می‌شد این بوده که هر گروه تحت تأثیر موقعیت، خواسته‌ها، تقاضاها، جایگاه اعتقادی آن‌ها نسبت به ایدئولوژی رسمی صفویان، و عواملی از این دست به نقطهٔ تقابلی با حکومت مرکزی تبدیل شدند. نکته اینکه ساختار قدرت در این دوره، نه‌تنها توانایی حل مسئلهٔ اقلیت‌ها را نداشت، بلکه به دلیل ماهیت این ساختار و قدرت گرفتن برخی دیگر از نهادها و نیز تضعیف اقتدار شاه و به حاشیه رفتن برخی از مهم‌ترین رویکردهای اقتصادی-دینی پیشین، عملاً، این تقابل را تا لحظهٔ سقوط صفویان تداوم داد.

## مسئلهٔ هویت قومی-مذهبی و تداوم آن تا سقوط صفویه در روایت سفرنامه‌نویسان

یکی از حساس‌ترین مراحل تقابل و مواجههٔ اقلیت‌ها با حکومت صفوی، در دورهٔ دوم، و به‌ویژه از زمان سلطنت شاه‌عباس دوم تا سقوط این حکومت، تجربه شد. سفرنامه‌نویسان نسبتاً پرتعداد این دوره قادر بودند تا حدودی روند افول و نزول تدریجی حکومت صفویه را رصد کنند و به لایه‌هایی از ضعف و سستی و ناتوانی درون حاکمیت صفوی، که مستقیماً بر وضع اقلیت‌ها نیز تأثیر می‌گذاشت و فشارها را بر آنان افزایش می‌داد، اشاره کنند. این افزایش فشار معلول چند تحول تدریجی در کانون قدرت صفویه بود. نخست اینکه اقتدار شاه، به‌مثابه کانونی‌ترین نقطهٔ ساختار قدرت، در ابعاد گوناگونی به چالش کشیده شده بود. قدرت روحانیان شیعه، به‌عنوان مهم‌ترین ناظران فضای اعتقادی-مذهبی جامعه، رو به افزایش گذاشته بود. توجه به تأثیرگذاری اقلیت‌ها بر روندهای توسعهٔ اقتصادی و استفاده از آنان به‌منظور بسط دامنهٔ روابط با دیگر کشورها کم‌رنگ‌تر شده بود. شاهان بعدی، از نظر اقتدار شخصی و



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

رویکردهای سیاسی، در موقعیت ضعیفی قرار داشتند که عوامل مختلف داشت. این عوامل به‌تدریج هم بر واگرایی اقلیت‌های قومی-اعتقادی داخل ایران تأثیر می‌گذاشت و هم موقعیت اقلیت‌های دیگر را به تضعیف می‌کشاند. آنچه مشخص بود اینکه تحول در کانون قدرت و دگرگونی تدریجی در چگونگی اِعمال قدرت شاهان پس از شاه‌عباس، موضع صفویان را در برابر اقلیت‌های پرتعداد موجود، سست می‌ساخت. این روند، اگرچه نه به‌صورت کامل، به‌شکلی نسبتاً تحلیلی و تاریخمند، از جانب سفرنامه‌نویسان این دوره واکاوی شده‌است. عطف توجه سفرنامه‌نویسان به این موضوع، هم آن دسته از اقلیت‌های دینی داخلی، مانند یهودیان و زرتشتیان را، که کمتر با دولت صفویه چالش سیاسی و معطوف به قدرت داشتند، شامل می‌شد، هم ناظر بر گروه‌های دیگر داخلی، مانند اقلیت‌های شیعی، به‌ویژه در خوزستان، و بلوچ‌ها و افاغنه در شرق، بود که از سیاست‌های مذهبی صفویان ناراضی بودند و ظرفیت‌های بالایی از اعتراض و شورش از خود نشان می‌دادند، و هم درنهایت، بخش دیگری از اقلیت‌های دینی را فرامی‌گرفت که اگرچه در گذشته با صفویان پیوندهای سیاسی-اقتصادی و اعتقادی چشمگیری تجربه کرده بودند، اینک در نتیجهٔ تحولات و دگرگونی‌های تدریجی در کانون قدرت، به جمع ناراضیانی پیوسته بودند که جملگی بر سر اینکه نحوهٔ مواجههٔ صفویان با آن‌ها کارآمد نیست، به توافقی نانوشته رسیده بودند.

منابع تاریخی و سِفرنامه‌ها گرایش‌های همراه با سختگیری و تعصب نسبت به اقلیت‌ها را در درون حاکمیت صفوی گزارش داده‌اند. برای نمونه، سختگیری به یهودیان، ازجمله رویکردهای تعصب‌آمیز شاه‌عباس دوم به اقلیت‌ها بود (نک: سیوری و دیگران، ۲۲۹؛ تاجبخش، ۳۶۰-۳۶۱). نحوهٔ اِعمال قدرت و سیاست‌ورزی شاه‌سلیمان در قبال اقلیت‌ها نیز بر همین شیوهٔ متعصبانه استوار بود. شدت این‌گونه برخوردها از گزارش سانسون بهتر دریافتنی است:

> از ابتدای سلطنت این پادشاه، عیسویان گرفتار ظلم و ستم و تعقیب شده‌اند. ای کاش این عمل در نتیجهٔ دشمنی با آیین عیسویین باشد، ولی بیشتر به‌علت حرص و طمع آنان و به‌عقیدهٔ آنها، علیه ناپاکی ماست، بی‌آنکه تحقیق شود که چرا ناپاکیم. رؤسای مذهبی ارامنه به زندان افکنده شده‌اند و غل و زنجیر



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

بر پای دارند و کلیساهای جلفا مجبورند هرساله، چهارصد تومـان بـدهند. در سـال ۱٦۷۸، چند تن از مسلمانان متعصب به بهانهٔ اینکه ارامنه و کلیمی‌هـا در نتیجهٔ «عقاید ضالهٔ خود» به آئین اسلام لطمه وارد آورده‌انـد، از شـاه در موقـع مسـتی فرمـانی گرفتنـد کـه عـده‌ای از آن‌هـا را اعـدام کننـد. لـذا جمعـی از خـاخام‌های کلیمی در اصفهان بی‌رحمانه هلاک شدند، ولی ارامنه و بسیاری از محکوم‌شدگان توانستند با پرداخت رشوه‌های کلان، از اعدام نجات یابند (نک: سانسون، ١٤).

علاوه‌براین، اشاره‌های جملی کاری نیز حاوی نکات قابل‌تأملی دربارهٔ مسئلهٔ هویت اقلیت‌ها در دورهٔ شاه‌سلیمان است:

یوزباشی با مهربانی از من خواهش کرد که شام را در حضورش صرف کنم. از این دعوت تعجب کردم. چون ایرانی‌ها از صرف غذا با کاتولیـک‌هـا اجتنـاب می‌ورزند و عقیده دارند که دست آن‌ها غـذا را نجـس مـی‌کنـد. امـا بـه‌زودی دریافتم که وی قبلا گرجی مسیحی بود و بعد مسلمان شده و به عقاید اسلامی چندان پای‌بند نیست. هنگام صرف غذا گفت او پسـر شـاهزادهٔ گرجـی اسـت (نک: کاری، ۳۹-٤۰).

ادامهٔ تحلیل کاری از گرایش‌های مذهبی و قوم‌گرایانهٔ این اقلیت‌های مسیحی پـرده از این حقیقت برمی‌دارد که چگونه رؤیای احیای هویت قـومی-مـذهبی در میـان ایـن اقلیت‌ها همچنان زنده بوده و خاطرهٔ جمعی آن‌ها را به خود مشغول می‌ساخته‌است:

شاهان صفوی برای اینکه شاهزادگان و اشخاص متنفـذ گرجـی را در خـدمت خود داشته باشند، اغلب تیول‌هایی به آن‌ها می‌دهند، ولی قبلاً آن‌ها را به طـوع یا کره، ختنه می‌کنند تا خود و اولادشان مسلمان شوند. بـا یوزباشـی نیـز ایـن معامله شده بود. وی از خان‌های گرجستان و حاکم ایالت «گوری» بود. به‌خاطر نفع مادی و مقام به این امر تن درداده‌است، اما خواهران و مادرش حاضـر بـه گذشـتن از دیـن دیـرین خـود نشـده و در گرجسـتان مانـده‌انـد. در ضـمن صحبت‌هایی که با او داشتم، متوجه شدم که در باطن از اینکه شاه او را به تغییر مذهب و قبول اسلام مجبور ساخته، ناراضی اسـت. حتـی روزی بـدون پـرده گفت اگر او ظاهراً به تغییر ملیت و مذهب تن درداده، برای ایـن اسـت کـه در مدت حبس، قریب دویست‌هزار اکو (سکهٔ طلا) از دستش رفته‌است و پـس از



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

آنکه این خسارت را جبران کند، برای ملاقات پاپ به رُم خواهد رفت و به آیین قدیم خود، یعنی مذهب کاتولیک، در خواهد آمد و با سفارش‌نامهٔ «پدر مقدس»، در جرگهٔ ملازمان امپراتور مشغول خدمت خواهد شد. این مسئله، به‌خاطر تقلید و پیروی از اربابشان بوده و به همین دلیل بود که با ناراحتی به ختنه شدن تن درداده بودند و با این همه تظاهر به اسلام، باور ایشان خیلی سطحی بود. نه‌تنها هیچ‌یک از فرایض دینی اسلام را به جا نمی‌آوردند، بلکه گاهی نسبت به پیامبر اسلام جسارت ناروا هم می‌کردند (نک: کاری، ۵۲-۵۳).

وضع زرتشتیان هم چندان بهتر از سایر اقلیت‌ها نبود. درواقع، قدرتگیری فزایندهٔ علمای شیعی از دورهٔ شاه‌سلیمان تا انتهای حکومت صفویه، یعنی دورهٔ سلطنت شاه‌سلطان‌حسین، به‌نوعی بدترین دوره برای زرتشتیان به شمار می‌رفت. سفرنامه‌نویسان با اشاره به این وضع، گزارش کرده‌اند که این گروه از همان دورهٔ شاه‌عباس دوم نیز با دشواری‌های فراوانی روبرو بوده‌اند. شاه‌عباس دوم (حکومت: ۱۰۲۱-۱۰۴۵ق)، زرتشتیان را از محلهٔ خود، یعنی گبرستان، به مکان جدیدی انتقال داد و قصبهٔ باشکوه «سعادت‌آباد» را در همان محل بنیاد نهاد. این پادشاه جشن‌های بزرگ خود را در آنجا برگزار می‌کرد و دوست داشت شکوه و جلالش را در سعادت‌آباد نمایش دهد (نک: تاورنیه، ۱۰٤؛ شاردن، ۸۲/۹). علاوه‌براین، شاه‌عباس دوم اجرای مناسک مذهبی توسط زرتشتیان را برنمی‌تابید. به‌گزارش کمپفر، شاه‌عباس دوم استودان (گورستان) زرتشتیان را با گلولهٔ توپ ویران کرد، زیرا نمی‌خواست ناظر اجرای مناسک غیراسلامی در نزدیکی باغ خود (هزارجریب) باشد (نک: کمپفر، ۲۱۸).

در دورهٔ شاه‌سلطان‌حسین و تحت‌تأثیر نفوذ بالای فقهایی مانند علامه‌مجلسی، رویکرد سیاسی و اِعمال قدرت شاه صفوی به‌طور اعم، و نحوهٔ تعامل وی با اقلیت‌ها، به‌شکل اخص، دگرگون شد (نک: میراحمدی، ۲۰؛ تاجبخش، ۳۹۱). این رویکرد ایدئولوژیک، واگرایی شدیدتر اقلیت‌ها را در دورهٔ سلطنت شاه‌سلطان‌حسین به همراه داشت. سفرنامه‌نویسان، با دقت در نحوهٔ تعامل اقلیت‌ها در جریان تضعیف و سرانجام، سقوط صفویه، لایه‌هایی از این واگرایی عمیق را نشان داده‌اند. نقطهٔ اوج این روند جایی است که سرکردهٔ افاغنه در تقابل با حکومت صفویه قرار می‌گیرد. اهمیت این



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

مواجهه از آن روست که رهبر افاغنه، به‌منظور تحریک احساسات مذهبی بخش مهمی از جهان اسلام، یعنی مفتیان حرمین شریفین، مبارزه با حکومت صفویه را رنگ‌وبویی مذهبی–اعتقادی می‌بخشد. نطقی که کروسینسکی از میرویس افغان، هنگام ورودش به مکه، نقل کرده‌است، جزئیات بسیار قابل‌توجهی را در خود جای داده‌است که از منظر تحولات هویتی و نحوهٔ مواجههٔ دولت صفویه با اقلیت‌های قومی–مذهبی بسیار قابل‌تأمل است:

> ما در نهایت شرقی ایران، متصل به ملک هندوستان، مسکن داریم و در اصل سنی سنوی پاک‌اعتقادیم. جمعی کثیر از اقوام و عشایر به ما متعلق است. مدتی است که از شاهان عجم، که از روافض و دشمن صحابه می‌باشند، بما مسلط شده‌اند و ما رعیت ایشان شده‌ایم. تعدی و بی‌حسابی به ما می‌کنند. در پیش چشم ما صحابهٔ سه‌گانه را لعن و سب می‌نمایند و دشنام آشکارا می‌دهند. نیز گرجیان کافر بر ما گماشته، دست به عرض و ناموس ما دراز دارند. هیچ‌گونه ترحم و فتوت بر ما نمی‌آورند و اولاد ما را به‌طریق غصب و سرقت از ما ربوده، به گرجستان می‌فرستند و در آنجا می‌فروشند و زنان ما را روافض جبراً قهراً تزویج می‌کنند. اگر ما عاجزان را غیرت دین دست دهد، شرعاً جایز است که ما شمشیر به روی آن‌ها بکشیم و هرجا که آن‌ها را ببینیم، بکشیم و با صف بسته با ایشان مقابله نماییم و اگر مقابله کنیم، اطلاق لفظ معنی جهاد بر ما وارد است و آیا مقتول ما در راه خدا شهید است؟ و درین صورت هر گاه غلبه از ما باشد، مال روافض و عرض خون ایشان و اسیر ایشان اگر بفروشیم، بر ما حلال است؟ و چون مملکت ما به هندوستان اتصال دارد، اگر ما مملکت خود را به پادشاه هند بدهیم و از جنس خود به سنی سنوی پناه بریم جایز است؟ و مورد بحث شرعی نیستیم؟ فتوای آن را به اقلام حقایق ارتسام قلمی فرمائید (نک: کروسینسکی، ۳۵–۳۶).

اینکه میرویس افغان در روایت خود از ظلم و تعدی صفویان تا چه اندازه واقعیت را انتقال می‌دهد و سخنان وی تا چه حد مبتنی بر واقع است، چندان اهمیت ندارد. اهمیت این مسئله آنجا است که وی با زیرکی، انگشت تأکید بر مسئله‌ای هویتی، آن هم از جنس اعتقادی–مذهبی گذاشته که نادیده گرفتن آن غیرممکن است. سخنان وی





[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

به‌روشنی نمایان می‌سازد که واگرایی اقلیت‌های قومی–مذهبی از بدنهٔ حکومت صفویه تا چه اندازه عمیق بوده و این هویت از جانب ساختارهای رسمی ایدئولوژیک چگونه به حاشیه رانده شده و نادیده گرفته شده بوده که درنهایت، برای براندازی به فتوای فقیهان در مهم‌ترین شهرهای جهان اسلام توسل شده‌است. میرویس در بازگشت به سرزمین افغانان، مجدداً به تحریک احساسات مذهبی دست زده و مبارزه با حکومت صفویه را وظیفه‌ای شرعی–دینی نمایانده‌است:

> حالا باید یک‌دل و یک‌جبهه باشیم و جان و مال و عرض خود را در راه دین محمدی بگذاریم. آن‌ها واجب‌القتل‌اند، زیرا که دست تعدی به زنان و عیال ما دراز کرده، صحابهٔ پیغمبر را روبروی ما دشنام دادند. این فتاوی علمای حجاز است که برای شما گرفته آورده‌ام و پیش از این هم، فتاوی از علمای هند و ماوراءالنهر گرفته در دست دارم. چون افاغنه فتاوی را مشاهده کردند، ایشان را غیرت دست داده، دل به جهاد و قتال نهادند (نک: همان، ٤٠).

این مسئله، در لحظهٔ سقوط و تلاشی ساختار سیاسی صفویان، کمابیش در درون دیگر اقلیت‌ها نیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، اگرچه برخلاف افاغنه، زرتشتیان مبارزه‌ای مستقیم و رودررو با دولت صفویه نداشتند، تحرکات نهایی آن‌ها در پیوستن به محمود افغان نشان از دهه‌ها و قرن‌ها گوشه‌نشینی و نادیده گرفتن داشت. درواقع، ثمرهٔ دهه‌ها فشار و تعدی نسبت به زرتشتیان این شد که زمانی که افاغنه به ایران حمله کردند، نه‌تنها از حکومت صفوی حمایت نکردند، بلکه حتی افغان‌ها را در غلبهٔ سریع‌تر بر حکومت صفوی یاری رساندند، چراکه افاغنه را «منجی» خود می‌دانستند. درواقع، «خشونتی که سال‌ها پیش به زرتشتیان کرمان و یزد شده بود، این روزها متأسفانه عکس‌العمل خود را نشان داد. زیرا زرتشتیان با رهبری نصراللّه‌سلطان گور (گبر) با محمود همراهی کردند، چنان‌که این نصراللّه‌سلطان به مقابلهٔ کسانی که از همدان و لرستان برای کمک شاه می‌آمدند، تاخت و آن‌ها را تارومار کرد. محمود او را مأمور فتح شیراز کرد و او نیز موفق به انجام این عمل شد، اگرچه در این جنگ کشته شد» (فلسفی، ٣٧٦–٣٧٧).

چگونگی کنشگری خان حویزه هنگام به مخاطره افتادن کیان سلطنت صفوی نیز در



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

نوع خود، قابل‌توجه است. اقداماتی از او را که برخی سفرنامه‌نویسان بازتاب داده‌اند، نشان می‌دهد جنس برخوردهای وی در مواجهه با سقوط صفویان، از منشأ هویت مذهبی سرچشمه می‌گرفت. درواقع، برای خان حویزه براندازی حکومتی که برای مدت‌های طولانی هویت مذهبی وی را به رسمیت نشناخته بود و سرکوب و بی‌توجهی را هدف ساخته بود، نمی‌توانست اتفاقی ناخوشایند باشد. کروسینسکی، با اشاره به تکاپوهای شاه‌سلطان‌حسین برای واسطه ساختن خان حویزه در گفت‌وگو با افغان‌های سنی‌مذهب، اضافه کرده که این اقدام کارساز نشد، زیرا خان حویزه نزدیکی به افغان‌ها را به نجات حکومت صفوی ترجیح می‌داد:

> قاصد خان حویزه به میان ایشان رفته، پیغام گذرانید که من از شما می‌باشم. عنقریب مراد شما حاصل خواهد شد و اصفهان به دست خواهد افتاد. چرا باید خوف و اضطراب به خود راه دهید. افاغنه از این پیغام خوشحال گشته، مژده سلامتی شنیدند و باعث بر آن این بود که خان حویزه سنی‌مذهب بود. اگرچه از اخلاص‌کیشان شاه بود، از سایر رجال دولت کدورت در دل داشت. افاغنه از پیغام خان حویزه، به احوال قزلباش استحضار تمام یافته، تا دو ماه پای در دامن استراحت کشیده، یورش نیاوردند و حرکت نکردند و در برابر اصفهان نشستند و به اطراف و جوانب آدم تعیین کرده، آذوقه جمع می‌نمودند (نک: کروسینسکی، ۵۳-۵٤).

## نتیجه

این پژوهش تلاشی بود در بررسی محتوای سفرنامه‌های دورهٔ صفوی که روایتی از واگرایی‌های گسترده و چالش‌های هویتی نزد اقلیت‌های قومی-مذهبی به دست می‌دهند. شیوهٔ اِعمال قدرت و سیاست‌های ایدئولوژیک صفویان عامل اصلی واگرایی، به‌ویژه در دورهٔ دوم حکومت صفویان، بوده‌است. نتایج پژوهش نشان داد که سفرنامه‌نویسان دورهٔ صفویه، به‌طور اعم، و دورهٔ دوم این حکومت، به‌شکل خاص، با تأمل در وضع اقلیت‌های قومی-مذهبی، به عوامل اصلی تنش و چالش میان آن‌ها با حکومت صفویه به‌صورت نسبتاً قابل‌توجهی اشاره کرده‌اند. برای این سفرنامه‌نویسان، آنچه در پیوند با وضع اقلیت‌ها پراهمیت جلوه‌گر شده، تأثیر سیاست‌ها، تعصبات





[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

عقیدتی، سخت‌گیری‌ها، و تسامح‌ها و سهل‌گیری‌هایی بود که در دو دورهٔ حکومت صفویه، یعنی دورهٔ شاه‌عباس و دورهٔ جانشینان وی، اتخاذ شده بود. بررسی و مقایسهٔ این دو دوره در این پژوهش نشان داد که سفرنامه‌نویسان، دورهٔ شاه‌عباس را از منظر توجه به جذب حداکثری اقلیت‌ها در بدنهٔ حکومت، دورهٔ نسبتا قابل‌توجهی یافته بودند، هرچند نشانه‌هایی از گرایش‌های هویتی را در میان برخی اقلیت‌ها در این دوره نیز گزارش کرده‌اند. در نقطهٔ مقابل اما، روایت سفرنامه‌نویسان از وضع اقلیت‌ها در دورهٔ جانشینان شاه‌عباس، حکایت از این داشت که گرایش‌های هویتی گروه‌های اقلیت، تحت‌تأثیر نحوهٔ حکمرانی و غلبهٔ بُعد ایدئولوژیک حکومت صفویه، به‌مراتب رشد کرده و نادیده گرفتن این مسئله از جانب حکومت سبب شده از درون این اقلیت‌ها، جریان یا جریان‌هایی در تقابل و تخاصم با حکومت صفویه شکل بگیرد که مهم‌ترین دستاویزش در مبارزه با حکومت، مسئلهٔ هویت قومی–مذهبی بوده‌است؛ امری که خود را در لحظهٔ سقوط این حکومت به‌روشنی نمایان ساخته‌است.



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

## منابع


ـ اولئاریوس، آدام، *سفرنامهٔ اولئاریوس*، ترجمهٔ احمد بهپور، تهران، ابتکار، ۱۳۸۵ش.

ـ بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین، *شرفنامه*، چاپ ولادیمیر زرنوف، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش.

ـ اسپناقچی پاشازاده، محمد عارف، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، چاپ رسول جعفریان، قم، دلیل، ۱۳۷۹ش.

ـ تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامهٔ تاورنیه*، ترجمهٔ حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۹ش.

ـ تاج‌بخش، احمد، *تاریخ صفویه*، شیراز، نوید، ۱۳۷۳ش.

ـ جنابدی، میرزابیگ، *روضة الصفویة*، چاپ غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۸ش.

ـ دلاواله، پیترو، *سفرنامهٔ پیترو دلاواله*، ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۸ش.

ـ سانسون، *سفرنامهٔ سانسون، وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه‌سلیمان صفوی*، ترجمهٔ تقی تفضلی، بی‌جا، ۱۳٤٦ش.

ـ سیوری، راجر و دیگران، *صفویان*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۸۰ش.

ـ *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، نویسندهٔ ناشناس، چاپ اصغر منتظر صاحب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸ش .

ـ کارری، جملی، *سفرنامهٔ کارری*، ترجمهٔ عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، ادارهٔ کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳٤۸ش.

ـ کروسینسکی، *سفرنامهٔ کروسینسکی*، ترجمهٔ عبدالرزاق مفتون دنبلی، چاپ مریم میراحمدی، تهران، توس، ۱۳٦۳ش.

ـ کمپفر، انگلبرت، *سفرنامهٔ کمپفر*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳٦۰ش.

ـ گرس، ایون، *سفیر زیبا: سفرنامهٔ فرستادهٔ فرانسه به دربار شاه‌سلطان‌حسین*، ترجمهٔ






[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]

[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]

علی‌اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۷۲ش.
ـ نوایی، عبدالحسین، *شاه‌عباس؛ مجموعهٔ اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفضیلی*، تهران، زرین، ۱۳٦٦ش.
ـ فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، *سفرنامهٔ دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، ترجمهٔ غلام‌رضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳٦۳ش.
ـ فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه‌عباس اول*، تهران، کیهان، ۱۳۳۹ش.
ـ میراحمدی، مریم، *دین و دولت در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۹ش.
ـ واله اصفهانی، محمدیوسف، *ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم*، چاپ محمدرضا نصیری. تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
ـ وحید قزوینی، میرزامحمدطاهر، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، چاپ سعید میرمحمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.



[ Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13 ]
[ DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.4.0 ]